

نقش سياست‌هاي جانشينان ملکشاه در بي‌ثباتي سياسي دولت سلجوقيان

حسين مفتخري^۱، محمدحسن رازنهان^۲، قدیر نجف‌زاده شوکی^۳، سيد هاشم آقاجري^۴

(دریافت مقاله: ۹۷/۰۹/۱۴ - پذیرش نهایی: ۹۷/۱۱/۰۱)

چکیده

ماهیت استبدادی حکومت پادشاهان سلجوقی و جایگاه بی‌بدیل سلطان در ساختار این حکومت، در تحلیل و بررسی علل فروپاشی سلجوقیان، واجد کمال اهمیت است و ضعف و زوال حکومت جانشینان ملکشاه نیز برآیند چنین بی‌ثباتی سیاسی بود. با عنایت به این امر، بررسی و شناخت عوامل پدیدآورنده و تشدیدکننده بی‌ثباتی سیاسی در این برهه تاریخی اهمیت بسیار می‌یابد. در این مقاله درصدد پاسخ بدین پرسش بوده‌ایم که میان سیاست‌های جانشینان ملکشاه از قبیل نزاع بر سر جانشینی، بی‌توجهی به امور رفاهی مردم، دمیدن به آتش جنگ‌های مذهبی و درگیری با خلافت و بروز بی‌ثباتی سیاسی در این دوره چه ارتباطی وجود داشته است؟ چارچوب نظری نگارندگان، نظریه دیوید ساندرز در باب بی‌ثباتی سیاسی است. بر این اساس، بی‌ثباتی سیاسی در دوره جانشینان ملکشاه بر مبنای دو مفهوم اساسی تغییرات و چالش‌ها تبیین و شاخص‌های آن طی چهار مقوله تغییر هنجار، تغییر مقامات اصلی اجرایی، تغییر مرزها و چالش‌های خشونت‌آمیز بازناسی شده است. دستاورد این تحقیق حاکی از این است که همبستگی چشمگیری میان سیاست‌های جانشینان ملکشاه و بروز بی‌ثباتی سیاسی در این برهه تاریخی وجود داشته است.

کلید واژه: سلجوقیان، بی‌ثباتی سیاسی، جانشینان ملکشاه، خواجه نظام‌الملک.

Email: moftakhari@khu.ac.ir

۱. استاد گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی؛

Email: Hasan_raznahan@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی؛

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)؛

Email: najafzadehghadir@yahoo.com

Email: aghajari@modares.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس؛

مقدمه

دولت سلجوقیان از نظر قدرت نظامی و وسعت قلمرو، یکی از بزرگ‌ترین دولت‌های ایران بعد از اسلام بود، اما حاکمیت ایشان با قتل نظام‌الملک و مرگ ملک‌شاه رو به افول نهاد و دوره‌ای از بی‌ثباتی سیاسی آغاز شد که با قتل طغرل سوم به دست خوارزمشاهیان به پایان رسید. بعد از مرگ ملک‌شاه اختلاف و درگیری‌های داخلی و جنگ و نزاع بر سر جانشینی، به ناپایداری سیاسی در ایران انجامید. سلاطین متأخر سلجوقی برخلاف سلاطین متقدم ایشان، قدرت و سیاست و درایت چندانی نداشتند؛ وزرا کارآمد نبودند و مدت سلطنت کوتاه بود و دخالت امرای نظامی و افزایش قدرت و دخالت آنان در امور و جهت‌گیری‌های اتابکان، بی‌ثباتی سیاسی را آشکارتر کرد. گرچه عوامل متعدد مانند دخالت زنان، قدرت ایلات و رؤسای آنها و فقدان نظامی مشخص برای انتخاب جانشین، در استمرار ناپایداری اوضاع مؤثر بود، اما از آنجا که شخص سلطان به‌عنوان رأس هرم قدرت جایگاه تعیین‌کننده‌ای در ثبات و بی‌ثباتی دولت سلجوقی داشت، لازم است تأثیر جایگاه سیاست‌های سلاطین سلجوقی در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی و مذهبی در بی‌ثباتی سیاسی در این دوره بررسی شود.

در دوران حکومت جانشینان ملک‌شاه، میان سیاست‌های سلاطین و بی‌ثباتی سیاسی رابطه‌ای مستقیم برقرار بود. با عنایت بدین مهم است که در این مقاله، تأثیر سیاست‌های جانشینان ملک‌شاه در بی‌ثباتی سیاسی بررسی و مطالعه خواهد شد. امپراتوری سلجوقی، که در عصر پادشاهانی چون آلبارسلان و ملک‌شاه، به نهایت قدرت و عظمت رسید، چگونه و چرا در عصر جانشینان ملک‌شاه دچار ضعف و زوال گردید؟ هرچند در تحقیقات باسورث، بارتولد، کلوزنر، لمبتون و محققان ایرانی، مانند فروزانی، یوسفی‌فر و ستارزاده به تاریخ سلجوقیان پرداخته شده است، اما پژوهشگران تاریخ این دوره، موضوع مقاله حاضر را در پژوهش‌ها و مطالعات خود بررسی نکرده‌اند و این خود می‌تواند بر جنبه نوآورانه این پژوهش دلالت کند. روش نگارندگان در پاسخ بدین پرسش توجه به مدل ساندرز در باب بی‌ثباتی سیاسی^۱ است. بر این اساس، در این مقاله

۱. بی‌ثباتی سیاسی در اصطلاح علوم سیاسی در معرض تهدید قرار گرفتن یک رژیم یا نظام سیاسی است (آقابخشی و همکار، ۴۴۸). در تعریف ساندرز، ثبات سیاسی پدیده‌ای پیچیده است که وقوع آن مستلزم فراهم آمدن تمام علت‌ها و ملزومات در فرایند تغییرات سیاسی و اجتماعی است ولی بالعکس بی‌ثباتی سیاسی پدیده‌ای ساده و طبیعی است که با رخداد هر یک از عوامل بی‌ثبات کننده، ←

ضمن توصیف مختصر سیاست‌های جانشینان ملکشاه در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی، کوشش شده است تا رابطه احتمالی میان سیاست‌های مذکور و بروز بی‌ثباتی سیاسی در عصر جانشینان ملکشاه کشف و توضیح داده شود. بدین ترتیب سیاست‌های جانشینان ملکشاه در زمینه‌های مختلف به‌عنوان متغیر مستقل و بروز بی‌ثباتی سیاسی به‌عنوان متغیر وابسته بررسی شده است.

بنابر فرضیه نگارنده، ریشه بی‌ثباتی سیاسی در عصر حاکمان بعد از ملکشاه را باید در سیاست‌های این پادشاهان در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی و مذهبی جست و جو کرد. در زمینه سیاسی، جنگ و نزاع‌های متعدد بر سر جانشینی و تغییر پیوسته مقام‌های حکومتی در بی‌ثباتی سیاسی تأثیر تمام داشت. سیاست‌های نظامی جانشینان ملکشاه، که با جنگ‌های ناموفق علیه همسایگان همراه بود، بر روند بی‌ثباتی سیاسی در این دوره افزود. همچنین، بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم در دوره جانشینان ملکشاه رویه‌ای جاری بود و سرانجام باید به سیاست‌های مذهبی جانشینان ملکشاه اشاره کرد که موجب تشدید منازعات مذهبی میان نحله‌های مختلف و درگیری آنان با خلافت می‌شد. از سیاست‌های نسنجیده بحران‌های جدی پدید می‌آمد و آثار مخرب آن در سال‌های پایانی حکومت سلجوقی به نحو آشکاری سر بر آورد. مهم‌ترین پیامد این بحران‌ها، پریشانی، ضعف قدرت و درنهایت زوال سلجوقیان بود.

چارچوب نظری مقاله؛ مدل ساندرز در تبیین بی‌ثباتی سیاسی

اگرچه بی‌ثباتی سیاسی از مباحث جدید در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است و از تدوین تئوریک آن مدت چندانی نمی‌گذرد، اما در حقیقت قدمتی به درازای تاریخ حکومت‌ها دارد. این پدیده در ضعف و سقوط بسیاری از حکومت‌ها در طول تاریخ، نقش اساسی داشته است و بررسی و شناخت عوامل پدیدآورنده و تشدیدکننده آن اهمیت خاص دارد. تاکنون تعاریف متعددی از بی‌ثباتی سیاسی به دست داده شده است، اما

→ دامن‌گیر جوامع انسانی می‌شود. ضمن این که مکانیزم برقراری ثبات سیاسی در هر جامعه‌ای متفاوت است. بر این اساس بی‌ثباتی سیاسی زمانی است که وضعیت سیاسی جاری با وضعیت سیاسی پیشین تفاوت پیدا می‌کند و وضعیت جدید را احتمالاً نامطمئن می‌خوانند. تا زمانی که واقعه خاص، گویای تداوم و توالی به سامان رویدادهای منظم پیشین است، سطح بالایی از بی‌ثباتی را تشکیل نمی‌دهد؛ تنها وقتی که واقعه به شدت از الگوی پیشین نظام انحراف می‌یابد، سطح بالایی از بی‌ثباتی محسوب می‌شود (ساندرز، ۱۷۲-۱۷۳).

تعریف دیوید ساندرز کمابیش جامع به نظر می‌رسد: «معیاری که بتوان به‌وسیله آن یک نظام سیاسی را در هر مقطع از زمان بی‌ثبات خواند، معیاری است که با وقوع یا عدم وقوع تغییرها و چالش‌ها در هر حکومت، رژیم یا جامعه‌ای نسبت مستقیم دارد یعنی آنکه تا چه حد این تغییر و چالش‌ها، الگوی معمولی یک سیستم خاص حکومتی، رژیم یا جامعه‌ای را تغییر داده‌اند و تا چه میزان باعث ایجاد چالش در آنها شده‌اند» (ساندرز، ۱۳۴). چنانکه در تعریف ساندرز ملاحظه می‌شود، مفهوم بی‌ثباتی سیاسی بر پایه دو اصل اساسی تغییرات و چالش‌ها بنا شده است، که شاخص‌های پیشنهادی آن عبارت‌اند از: تغییر رژیم (تغییر در هنجارها)، تغییر حکومت (تغییر در مقامات اصلی اجرایی)، تغییر جامعه سیاسی (تغییر مرزها) و چالش‌های خشونت‌آمیز (شورش، مرگ در اثر خشونت سیاسی و مانند آن) (همو، ۱۲۶). شاخص‌های موردنظر دیوید ساندرز در جدول شماره ۱ ترسیم شده است (همو، ۱۳۷).

ردیف	مفهوم	شاخص
۱	تغییر رژیم	تغییر در هنجارها تغییر در نظام حزبی تغییر در وضعیت نظامی - غیرنظامی
۲	تغییر حکومت	تغییر در مقامات اصلی اجرایی تعدیل در قوه مجریه
۳	چالش‌های خشونت‌آمیز	حملات چریکی شورش مرگ در اثر خشونت سیاسی کودتاهای انجام‌شده (انتقال نامنظم ناموفق)
۴	چالش‌های مسالمت‌آمیز	اعتصابات تظاهرات

جدول شماره ۱: شاخص‌های پیشنهادی چهاربعدی بی‌ثباتی سیاسی دیوید ساندرز

متغیرها و شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در دوره جانشینان ملکشاه

تحلیل مقوله بی‌ثباتی سیاسی در دوره جانشینان ملکشاه با توجه به آگاهی‌های تاریخی موجود، مبتنی بر چهار متغیر است: تغییر رژیم، تغییر حکومت، تغییر جامعه سیاسی و چالش‌های خشونت‌آمیز. این مفاهیم، متغیرها و شاخص‌های عینی آن در جدول شماره ۲ ترسیم شده است:

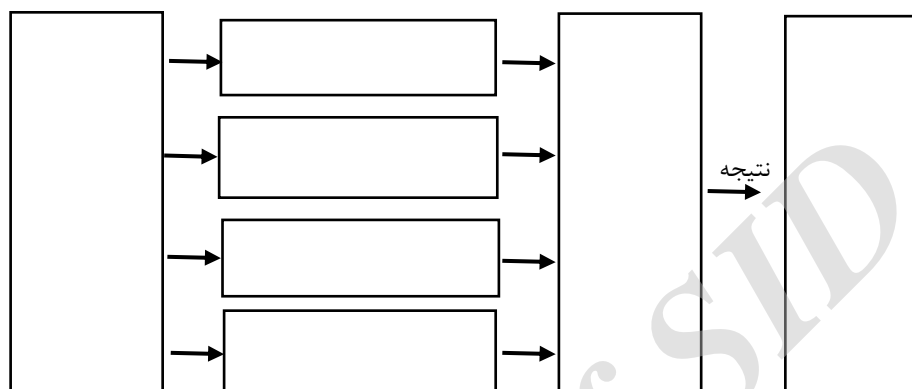
ردیف	مفهوم	شاخص
۱	تغییر رژیم (تغییر قواعد یا هنجارها)	<ul style="list-style-type: none"> - عدم تبعیت دیگر شاهزادگان سلجوقی در امر جانشینی - اخذ مالیات‌های سنگین از مردم و روند صعودی آن - بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم - تضعیف نهاد وزارت در عصر جانشینان ملکشاه - تسلط امرای نظامی در امور اجرایی (کاهش قدرت دیوان‌سالاران به نفع سپهسالاران)
۲	تغییر حکومت (تغییر مقامات اصلی)	<ul style="list-style-type: none"> - تغییر متناوب و پیاپی صاحب‌منصبان حکومتی (عزل و قتل وزرا)
۳	تغییر جامعه سیاسی (تغییر مرزها)	<ul style="list-style-type: none"> - توسعه ارضی و گسترش بیش‌ازحد قلمرو در دوره سلطان ملکشاه - تشتت قلمرو و عدم انسجام جغرافیای سیاسی بعد از مرگ برکیارق
۴	چالش‌های خشونت‌آمیز	<ul style="list-style-type: none"> - جنگ‌های پیاپی جانشینی از مرگ ملکشاه تا پایان سلسله سلجوقی - لشکرکشی غیرضروری و ناپهنگام سلطان سنجر به نواحی ماوراءالنهر و شکست او در نبرد قطوان - لشکرکشی سلطان سنجر علیه غزان و اسارت وی به دست آنان - مصادره به عنف اموال کارگزاران حکومتی توسط سلاطین سلجوقی - سیاست‌های خشونت‌آمیز نسبت به شیعیان (قلع و قمع اسماعیلیه) - رویارویی نظامی با خلافت عباسی

جدول شماره ۲: متغیرها و شاخص‌های بی‌ثباتی سیاسی در عصر جانشینان ملکشاه

Archive of SID

مدل کلی بی‌ثباتی سیاسی در دوره جانشینان ملکشاه

مدل کلی بی‌ثباتی سیاسی در دوره حاکمان بعد از ملکشاه با توجه به جایگاه تعیین‌کننده و تأثیرگذار سیاست‌های آنان، در جدول شماره ۳ نشان شده است.



جدول شماره ۳: مدل کلی بی‌ثباتی سیاسی در عصر جانشینان ملکشاه

ماهیت استبدادی حکومت سلجوقی، متضمن جایگاه تعیین‌کننده «سلطان» در ساختار قدرت آن بود. بنابراین، سیاست‌ها، تصمیم‌ها و عملکرد شاه در تعیین سرنوشت این دولت، عامل بسیار مهم و تأثیرگذار شمرده می‌شد. سیاست‌های حاکمان پس از ملکشاه، در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی - نظامی، نظام سیاسی را چنان گرفتار بی‌ثباتی سیاسی کرد، که سرانجام شیرازه امور از هم گسست و در نهایت موجب فروپاشی ساختاری قدرت شد.

الف) اقدامات سیاسی جانشینان ملکشاه و بی‌ثباتی سیاسی

۱. نزاع‌ها بر سر جانشینی بعد از مرگ هر پادشاه (چالش‌های خشونت‌آمیز)

در حکومت سلجوقیان، مسأله جانشینی متأثر از سنت‌های قبیله‌ای ترکان و الگوی پادشاهی ایرانی بود. تضاد این دو الگو به سبب صبغه نظامی این دولت بیشتر هم شد و این امر به اختلافات درونی سلجوقیان دامن زد و موجب آشفتگی و ضعف حکومت گردید. اختلافات بر سر جانشینی به زمان سلطنت و حیات ملکشاه محدود نماند و با مرگ او، اختلافات وارد مرحله جدیدی شد که در آن، گذشته از امرای نظامی و شاهزادگان، درباریان دیگر چون وزرا و زنان نیز نقش داشتند. مرگ ملکشاه را باید

سرآغاز انحطاط و فروپاشی امپراتوری سلجوقی دانست. سیاست و رویه‌ای که جانشینان او در پیش گرفتند، دولت سلجوقی را به سرانسیب سقوط و فروپاشی افکند. در اواخر دوره زندگی سلطان ملکشاه بر سر جانشین او، اختلاف‌های جدی میان درباریان و دیوانیان بروز کرد. هر یک از اشخاص و جریان‌های سیاسی - اداری، سرنوشت سیاسی و موقعیت مطلوب خود را در گروهی انتخاب ولیعهدی می‌دیدند که به‌نوعی به آنان وابسته بود (یوسفی‌فر، ۸۴-۸۵).

بعد از مرگ ملکشاه نخستین نزاع بر سر جانشینی، میان برکیارق با ترکان خاتون همسر ملکشاه روی داد، زیرا ترکان بانو درصدد بود فرزندش محمود را جانشین ملکشاه کند. چون ملکشاه در بغداد مُرد، ترکان خاتون، خبر مرگ او را پنهان داشت و سپس جنازه سلطان را نهانی از بغداد بیرون بُرد. او اموال هنگفتی به امرا بخشید تا آنها را با خود همراه کند. میان برکیارق و ترکان خاتون جنگ‌هایی نیز صورت گرفت (مستوفی قزوینی، ۴۴۰)، اما اجل به ترکان خاتون مهلت نداد تا نقشه‌های خود را برای به سلطنت رساندن پسرش محمود اجرا کند و او در سال ۴۸۷ق روی در نقاب خاک کشید و مدتی بعد، پسرش محمود نیز بر اثر ابتلا به آبله از دنیا رفت. بدین ترتیب سلطنت بر برکیارق مسلم شد (بنداری اصفهانی، ۹۳؛ مستوفی قزوینی، ۴۴۹-۴۵۰). برکیارق در امر سلطنت علاوه بر ترکان خاتون و محمود، شورش سه تن از عموهایش تنش و تکش و ارسلان ارغون را در جنگ‌هایی جداگانه سرکوب کرد (نیشابوری، ۳۶؛ ابن‌اثیر، ۳۰۱/۱۷). سپس اندکی بعد، برادرش محمد سر به شورش برداشت و میان آنها ۵ جنگ روی داد. این جنگ‌ها و بیماری برکیارق، مشکلات مالی و خستگی و فرسودگی موجب شد تا برکیارق سرانجام به تقسیم امپراتوری تن دهد: برکیارق به حکومت بر اصفهان، فارس، خوزستان، جبال، طبرستان، بغداد و حرمین رضایت داد و محمد نیز به حکومت بر شمال غربی ایران و دیار بکر، جزیره، موصل و سوریه و مقرر شد در قلمرو هر یک به نامشان به عنوان سلطان خطبه خوانده شود. بدین ترتیب، امپراتوری سلجوقیان بزرگ رسماً به دو بخش تجزیه گردید (بنداری اصفهانی، ۳۱۱-۳۱۴؛ نیشابوری، ۳۸-۳۹؛ راوندی، ۱۴۷-۱۴۸). با مرگ سلطان برکیارق، پادشاهی سلطان محمد فرا رسید. دوران حکومت او گرچه نسبت به برکیارق تنش کمتری داشت، اما خالی از آشوب و ناآرامی نبود. پیش از آنکه مرگ او در سال ۵۱۱ق فرارسد، فرزند ارشدش محمود را به جانشینی خویش برگزید (ابن‌اثیر، ۲۱۰/۱۸). بنداری اصفهانی، اوضاع آشفته و روبه‌زوال دولت سلجوقیان را در زمان سلطان

محمود در بخش غربی قلمرو آنان چنین توصیف کرده است: «در روزگار سلطان محمد کشور یکپارچه بود و اطراف و شهرهایش از آزمندان مصون بود. چون سلطنت به فرزندش سلطان محمود رسید این کشور مجتمع را تکه‌تکه کردند و راهی وسیع را تنگ ساختند و برای وی از هر طرف شرکایی در سلطنت قرار دادند و قدرتی مقابلش تراشیدند (بنداری اصفهانی، ۱۵۵-۱۵۶). با مرگ محمود، درگیری‌های تازه‌ای میان افراد خاندان سلجوقی پیش آمد و آشوب و فتنه در ایران و عراق گسترده شد و دامنه نزاع‌ها بالا گرفت (یوسفی‌فر، ۱۴۶-۱۴۷). ابن اثیر، مرگ مسعود را پایان حکومت سلجوقیان در ایران غربی دانسته است: «سلطان مسعود از جهان رفت و با رفتن او سعادت خانواده سلجوقی نیز از میان رفت و پس از او دیگر پرچمی که آماده کرده بود برافراشته نشد و مورد التفات واقع نگردید» (ابن‌اثیر، ۱۵۰/۲۰-۱۵۳). با مرگ مسعود پایه‌های دولت سلاجقه بیش از پیش سستی گرفت و سرزمین‌های ایشان دوباره دستخوش آشوب‌ها و نزاع‌ها گردید و ضعف سلاطین بدان جا رسید که بازیچه دست فرماندهان لشکر و فرمانداران شدند. همه اینها به فساد و تباهی هر چه بیشتر حکومت سلجوقیان دامن زد.

۲. تغییر متناوب و بی‌پای مقامات

در حکومت‌های استبدادی و مطلقه، عزل و نصب مقامات حکومتی، به اراده شخص سلطان بستگی دارد. در این‌گونه حکومت‌ها، کارگزاران و دیوانسالاران امنیت شغلی و سیاسی ندارند و با کوچک‌ترین پیشامدی در معرض خشم سلطان و برکناری قرار می‌گیرند. در حکومت سلجوقی، که نمونه بارز و آشکار حکومت مطلقه استبدادی بود، مقامات پیوسته در حال تغییر و تعویض بودند و این موضوع، در کارایی و کارآمدی آنها و روند طبیعی انجام امور آثار نامطلوب داشت. نهاد وزارت در عصر سلجوقی از یک‌سو با وجود وزرای کاردان چون عمیدالملک کندی و خواجه نظام‌الملک یکی از درخشان‌ترین ادوار را سپری کرد و از سوی دیگر، پس از مرگ خواجه به ورطه ضعف و انحطاط افتاد. در این دوره، کمتر وزیری جان به سلامت برد و بسیاری از ایشان به انواع ادله و اسباب و بهانه‌ها، مورد غضب واقع شدند و به طرزی فجیع به قتل رسیدند. در دوره جانشینان ملک‌شاه این تغییرات در عالی‌ترین سطح اجرایی پس از سلطان یعنی مقام وزارت صورت گرفت. تضعیف مقام وزارت بعد از خواجه نظام‌الملک به اقتدار درونی و بیرونی حکومت سلجوقیان به صورت جدی آسیب زد. در عصر جانشینان ملک‌شاه، دیگر وزیر شخص دوم

حاکمیت نبود، بلکه در کنار او عناصر دیگری نیز همچون نظامیان قدرت و نفوذ خویش را افزایش دادند و هم‌تراز وزیر شدند.

تاج‌الملک ابوالغنائم، که در برکناری خواجه نظام‌الملک از مقام وزارت همدست ابوالمحاسن و بهمنیار بود، از نفوذ و مقام ترکان خاتون برای رسیدن به هدف استفاده کرد و بعد از عزل خواجه به مقام وزارت رسید. وزارت او که با درگیری و کشمکش آغاز شده بود، سرانجام با دستگیری او به پایان رسید و غلامان خواجه نظام‌الملک او را قطعه قطعه کردند (خوافی، ۲۰۰؛ خواندمیر، ۴۹۳/۲). در دوره پراشوب بعد از ملک‌شاه گروهی بر این گمان بودند که اگر یکی از فرزندان خواجه را به مقام وزارت برسانند، اوضاع آشفته حکومت بسامان خواهد شد و هم بدین منظور برکیارق، عز‌الملک بن نظام‌الملک را به مقام وزارت رساند، اما برخلاف انتظار، او «در شهوت نفسانی و تمتع ذات جسمانی بغایت حریص و از تدبیر امور غافل و متهاون» بود (ناصرالدین منشی، ۵۲). بنابراین، برکیارق او را عزل کرد و مقام وزارت را به برادرش مؤیدالملک سپرد، اما پس از مدتی دو تن از برادران مؤیدالملک، مجدالملک و فخرالملک، با تباری نظر سلطان را نسبت به مؤیدالملک مکدر کردند و سلطان او را به زندان افکند و مقام وزارت به فخرالملک داد. مؤیدالملک بعد از آن که به یاری طرفدارانش آزاد شد، نزد سلطان محمد بن ملک‌شاه رفت و پس از رسیدن به مقام وزارت سلطان محمد، او را علیه برکیارق برانگیخت. این وزیر سرانجام در نبرد با برکیارق دستگیر شد و به دستور سلطان به قتل رسید (عقیلی، ۲۱۸؛ نیشابوری، ۱۰۲؛ خوافی، ۲۰۲). فخرالملک بن نظام‌الملک نیز پس از مدتی از وزارت برکیارق عزل شد و به وزارت سلطان محمد رسید. او بعد از مرگ محمد به وزارت سلطان سنجر دست یافت تا آنکه همچون پدرش به دست فداییان اسماعیلی کشته شد (خوافی، ۲۰۶، ۲۱۵). فرزندان متعدد خواجه در این دوره، در عراق و خراسان وزارت برکیارق، محمد، سنجر و محمود بن محمد را در دست داشتند، اما هیچ‌کدام نتوانستند اقتدار و جایگاهی همچون خواجه به دست آورند. از دیگر وزرای مقتول این دوره شمس‌الملک عثمان بود که در عصر سنجر به مقام وزارت رسید و هم در این دوران، ظلم و ستم بسیار بر مردم روا داشت: «در غایت بخل بود و نهایت خست و امساک و بر جمع کردن مال حریص بود. دو سال وزیر بود و تدبیرهای بد می‌اندیشید تا سلطان سنجر به استتلاب او مثال فرستاد و فرمود سر از تنش جدا کردند» (عقیلی، ۲۵۸). ابوالقاسم درگزینی نیز که در دوره‌ای وزارت مشترک سنجر و طغرل بن محمد را بر

عهده داشت، در سال ۵۲۷ ق به دستور طغرل به دار آویخته شد (نیشابوری، ۵۵؛ راوندی؛ ۲۰۹؛ ناصرالدین منشی، ۷۷).

روشن است که بعد از ملک‌شاه شآن و جایگاه وزارت تنزل یافت: افرادی مبالغی هنگفت پیشکش می‌کردند و بر کرسی مقام وزارت تکیه می‌زدند، بی آنکه برای چنین مقام مهمی صلاحیت داشته باشند. گاه ثروت هنگفت برخی از وزرای این دوره، طمع سلطان و اطرافیان او را برمی‌انگیخت و در نتیجه وزیر معزول می‌شد و گاه به قتل می‌رسید و اموالش را مصادره می‌کردند (ناصرالدین منشی، ۵۸؛ عقیلی، ۲۳۳-۲۳۴). برخی از وزاری کاردان نیز به گرداب رقابت و کینه‌توزی با امیران لشکر می‌افتادند. به هرحال، قدرت وزیر و دیگر دیوان‌سالاران سخت کاهش یافت و سپهسالاران در تصمیم‌های سیاسی نقش چشمگیر یافتند. تغییر در مقامات اصلی، همچون عزل وزرا و اجرای عقوبت‌های سنگین بر ایشان، موجب بی‌ثباتی سیاسی اوضاع گردید.

ب - سیاست‌های نظامی جانشینان ملک‌شاه و بی‌ثباتی سیاسی (چالش‌های خشونت‌آمیز)

حکومت سلجوقی اساساً ماهیتی نظامی داشت و سلطان به‌عنوان بالاترین مقام در رأس سلسله مراتب اجتماعی و به‌تبع آن در رأس ساختار سپاه، فرمانده هم محسوب می‌شد. وی به‌عنوان عالی‌ترین مقام نظامی از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و قدرت‌ش را به شیوه‌ای مستبدانه بر اتباع خود تحمیل می‌کرد. سپاه در حقیقت وسیله تحقق تمایلات و آمال بلندپروازانه آنها بود و به همین سبب، به سپاه و سپاهیگری اهمیت خاص می‌دادند. در خصوص دوره حاکمان پس از ملک‌شاه باید به سیاست‌های سنجر و نبرد او با قراختاییان اشاره کنیم. سلطان سنجر با دریافت خبر ورود قراختاییان به مرزهای سرزمین اسلامی، آماده نبرد با کافران تازه وارد شد. رویارویی این مهاجمان با سلطان سنجر سلجوقی در نبرد قطوان و غلبه آنها بر ماوراءالنهر، پیامدهای شگرف اقتصادی و اجتماعی در پی داشت و بدین ترتیب، در سال ۵۳۶ ق با شکست غیرمنتظره سنجر، اراضی شرقی قلمرو اسلامی به دست قراختاییان افتاد. سنجر به تأدیب و مهار خودسری قرقان که هنوز «بر سر بغی و غلوی خویش» بودند، پرداخت (نیشابوری، ۴۵). در این میان، سپاه سلجوقی دست تعرض به اموال و نوامیس گشود و زنان و کودکان آنها را به اسارت گرفت (حسینی، ۹۳). ایلات قرق، متحمل خسارات فراوان شدند، چنانکه «از

وطات لشکر خراسان و ناهمواری حشم و اتباع ایشان به ستوه آمدند» (نیشابوری، ۴۵؛ راوندی، ۱۷۲). این ایلات که بخش اعظم سپاهیان ماوراءالنهر بودند و برخی از سادات علوی منطقه آنها را راهبری می‌کردند، در این مدت آشوب راهی جز تسلیم نداشتند و بنابراین، با تضرع و زاری نزد سلطان و پذیرش پرداخت پنج هزار شتر، پنج هزار اسب و پنجاه هزار گوسفند سر به اطاعت فرود آوردند و خواهش کردند تا سپاهیان دست از تعرض به اهل و عیال آنان بازدارد (خواندمیر، ۹۵/۲). سلطان سنجر نپذیرفت و طوایف قرلق نیز به قراختاییان پناه بردند و ایشان را به حمله، برانگیختند. سلطان سنجر سپاهی بزرگ از ملوک، فرمانروایان و حکام مستقل ایلات و ولایات تحت فرمان خود گرد آورد و در ذوالحجه ۵۳۵ ق با عبور از رود آموی، به نبرد با قراختاییان شتافت. شمار سپاه قراختایی را از «عدد رمل و تعداد نمل» بیشتر دانسته و یا حدود سیصد هزار تن نوشته‌اند، در حالی که شمار لشکریان خراسان حدود یکصد هزار تن بود. در این میان، ایلات قرلق نیز با حدود ۴۰ هزار تن به اردوی قراختایی پیوستند. این نبرد برای سنجر و سپاهیان سرنوشتی شوم داشت و به شکست سخت او انجامید. قراختاییان که به قول ابن اثیر سیصد هزار سوار بودند (ابن اثیر، ۳۹/۲۰)، بر سپاهیان سلطان سنجر، فایق آمدند و شمار کشته‌شدگان سپاه مسلمانان را برخی از مورخان حتی تا صد هزار تن هم آورده‌اند (همانجا). مرکوب شخص سلطان سنجر تلف شد و خود او با رشادت ملک تاج‌الدین ملک نیمروز از مرگ نجات یافت، اما شمار قابل توجهی از ارکان و اعظم و شخصیت‌های اداری و مذهبی دولت سلجوقی به قتل رسیدند. ابراهیم‌خان حکمران سمرقند، ترکان خاتون (همسر سلطان) و تاج‌الدین ملک نیمروز نیز به اسارت درآمدند (جوزجانی، ۲۶۱).

گرچه سلطان سنجر توانست از دست قراختاییان فرار کند، اما رهایی از چنگ قراختاییان، پایان مشکلات وی نبود: او در سال ۵۴۸ ق در نبرد با غزها نیز شکست خورد و به اسارت درآمد (راوندی، ۱۷۹) و سه سال در چنگ ترکمانان اسیر بود. با اینکه سلطان، سرانجام در سال ۵۵۱ ق توانست از چنگ غزها رهایی یابد، اما تحمل این همه مصائب برای وی بسیار رنج‌آور بود و در نهایت نیز یک سال بعد درگذشت (همو، ۱۸۳-۱۸۴). از دیگر سفرهای جنگی سلطان سنجر باید به نبردهای متعدد او در منطقه خوارزم در رویارویی با آتسز خوارزمی اشاره کرد. آتسز خوارزمشاه علم استقلال و عصیان

۱. البته در مورد تعداد نیروهای گورخان و همچنین تعداد لشکریان سلطان سنجر نظرات متفاوتی ارائه شده است.

علیه سلطان سنجر سلجوقی برافراشته بود، چندان که در سال ۵۳۵ ق نام پادشاهی بر خود نهاد و نام سلجوقیان را از خطبه و سکه انداخت. زمینه این حرکت بر اثر شکست سلطان سنجر از قراختائیان حاصل شد و فرصت تازه‌ای برای آتسز فراهم کرد. آتسز با توجه به دل‌مشغولی سلطان سنجر، به خراسان یورش آورد و در مرو غنائم بسیار به چنگ او افتاد و قتل و غارت فراوان کرد (قفس‌اوغلی، ۶۷-۷۱). این قضایا مه تقریباً از سال ۵۳۳ق آغاز شد، تا زمان مرگ آتسز در سال ۵۵۱ ق ادامه یافت و سلطان سلجوقی را ناچار چندین بار برای سرکوب آتسز، لشکر به سوی خوارزم کشید (جوینی، ۵/۲-۱۳). ارتش‌سالاری خصیصه اصلی حکومت نظامی است و به حق می‌توان گفت که نهاد سپاه در ساختار حکومت سلجوقی بیشترین اعتبار را داشت. حفظ و نگاهداری چنین سپاهی متضمن صرف هزینه‌های هنگفت بود و لشکرکشی‌های متعدد نیز بر میزان هزینه‌ها می‌افزود. حاکمان سلجوقی برای دستیابی به اهداف توسعه‌طلبانه خود، به سپاهی مقتدر و سازمان‌یافته نیاز داشتند. از این روی سلاطین سلجوقی کوشیدند تا بر حسب امکانات نظامی در آن دوره، سپاهی سازمان‌یافته تشکیل دهند. نگاهداری ارتش منظم، حرفه‌ای و مزدگیر موجب افزایش هزینه‌های حکومت می‌شد و افزایش هزینه دولت، بالطبع مستلزم وضع مالیات‌های تازه بود و به همین سبب برای تدارک مقدمات هر بار لشکرکشی مالیات‌های فوق‌العاده اخذ می‌شد و در حقیقت این لشکرکشی‌ها برای عامه مردم منشأ چیزی جز فقر و بی‌نوایی نبود (بارتولد، ۶۰۷/۱).

پ - سیاست‌های اجتماعی جانشینان ملک‌شاه و بی‌ثباتی سیاسی

- بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم (تغییر قواعد)

ضعف سیاست جانشینان ملک‌شاه در امور اجتماعی را باید در زمینه ماهیت نظامی حکومت سلجوقی توضیح داد. محوریت امور نظامی و توسعه قلمرو، مانعی بزرگ برای توجه حاکمان به سایر جنبه‌های حکومت از جمله امور اجتماعی و مسائل رفاهی و امنیتی مردم بود. از دیدگاه او و سایر سلاطین مستبد، مردم صرفاً ابزار و وسیله‌ای برای تأمین اهداف نظامی و توسعه‌طلبانه حکومت بودند و به همین سبب، نه‌تنها اقدامی درخور توجه برای بهبود وضعیت آنها صورت نگرفت، بلکه در اثر لشکرکشی‌ها و جنگ‌های متعدد، بسیاری از روستاها و حتی مناطق شهری خالی و کاریزها ویران شد و بسیاری از زمین‌های قابل‌کشت بدون استفاده ماند (انصاف‌پور، ۵۷۵؛ حسن‌زاده، ۷۴).

مردم نواحی مختلف با پرداخت مالیات‌های سنگین می‌بایست هزینه لشکرکشی‌های حاکمان را تأمین می‌کردند. در این میان، منافع شخصی کارگزاران و مأموران مالیاتی موجب اجحاف و زیاده‌خواهی مضاعف از مردم بود (بارتولد، ۱/۶۰۷-۶۰۸). اشتغالات پیاپی نظامی و محوریت اهداف توسعه‌طلبانه، حاکمان سلجوقی را از توجه به وضعیت اقتصادی - اجتماعی مردم و کوشش در بهبود وضعیت آنان بازداشته بود. کوتاهی عمر حکومت واپسین پادشاهان سلجوقی و به تبع آن، افزایش جنگ‌های جانشینی مشکلات و گرفتاری‌های بسیاری برای مردم پدید آورد. ابن اثیر در توصیف شرایط دشوار اقتصادی - اجتماعی حاصل از جنگ‌های جانشینی میان برکیارق و محمد که موجب شد آنان پس از جنگ‌های پنج‌گانه به صلح تمایل یابند، نوشته است: «سبب آن [صلح] اینکه جنگ‌هایی که میان آنان روی داد، به درازا کشیده شده بود و فساد گسترش یافته، اموال غارت، خونها ریخته و بلاد ویران و روستاها سوزانده شده بودند و سلطنت مورد مطامع و محکوم واقع شده و پادشاهان که توانا و قدرتمند بودند مقهور گردیده، امرا و بزرگان نیز دوام چنان وضعی را خواهان بودند و پسندشان بود که تحکوماتشان دوام داشته و نفوذشان توسعه یافته و خودکامگی‌شان ارضاء شود» (ابن اثیر، ۳۴۳/۱۷).

قحطی و به دنبال آن بیماری، در دوره جانشینان ملک‌شاه و در نتیجه شدت گرفتن جنگ بر سر جانشینی در ولایات مختلف شیوع یافت. شدت قحطی به حدی بود که سگ و گربه‌ای نمانده بود و مردم به آدمخواری روی آورده بودند. علاوه بر این، بیماری‌هایی چون طاعون و وبا گریبانگیر مردم شد، به نحوی که در شهری مثل اصفهان انبوهی از مردم جان باختند (شبانکاره‌ای، ۱۵۷، ۱۸۳). در هنگامه این جنگ‌ها و نزارها، امنیت اجتماعی مناطق تحت تاخت‌وتاز لشکریان زایل شد و هراس و بیم عمومی جامعه را فراگرفت؛ چنانکه اکثر افراد جرئت نداشتند تنها مسافرت کنند. در چنین شرایط نابسامانی، حاکمان سلجوقی درگیر نبرد با یکدیگر بودند. تاخت‌وتازهای سپاهیان سلجوقی در جریان جنگ‌های جانشینی، از دو جهت بر فعالیت اقتصادی ساکنان محلی اثر گذاشت: یکی از طریق کاهش جمعیت و نابودی یا فرار نیروی کار و دیگر، از طریق بی‌رونقی فعالیت‌های اقتصادی در آن ایالت. در نتیجه این کشتارها، جمعیت منطقه کاهش یافت و با گسترش ناامنی، کشاورزی در این دوره سخت آسیب دید، زیرا کشاورزان به تنهایی جرأت نداشتند در مزارع و زمین‌ها کار کنند. از طرف دیگر، هنگام برداشت محصول هم، کسی را یارای آن نبود تا ایلات را از تعرض و تصرف محصولات

مانع شود، بنابراین، کشاورزان برای حفظ جان و مال خویش تا حد ممکن کشاورزی نمی‌کردند (مستوفی قزوینی، ۱۴۰-۱۴۱). یکی دیگر از نتایج اجتماعی سیاست‌های جانشینان ملکشاه، تغییر اساسی در بافت قومی - جمعیتی جامعه بود. با گسترش ناامنی اجتماعی و تخریب وضعیت اقتصادی جامعه، تورم و قحطی انبوهی از مردم از میان رفتند. آن دسته از مردمی از جریان این نزاع‌ها جان به در بردند، به نواحی آرام‌تر مهاجرت کردند (افضل‌الدین کرمانی، ۵۸۶). بسیاری از اهالی مناطقی که بیشتر در معرض درگیری‌ها بودند، به نواحی مجاور نظیر خراسان، هند، غزنه یا حتی نواحی دورتر یعنی عراق، شام، مصر و حجاز، مهاجرت کردند. با این کشتار و سپس مهاجرت اهالی، بخش قابل توجهی از سکنه ایران از میان رفتند یا خانه و کاشانه خویش را رها کردند (ابن اثیر، ۳۱۸/۱۹).

د - سیاست‌های مذهبی جانشینان ملکشاه و بی‌ثباتی سیاسی

قبل از آنکه به تأثیر سیاست‌های مذهبی حاکمان سلجوقی بر بی‌ثباتی سیاسی بپردازیم، نخست باید روشن شود که سیاست‌های مذهبی سلجوقیان بر چه اساس و محوری قرار داشت؟ می‌دانیم که بزرگ‌ترین و عمده‌ترین قدرت مذهبی در آن زمان خلافت بغداد بود و حاکمان مناطق گوناگون در سرزمین‌های اسلامی، با تکیه بر این منبع قدرت می‌توانستند مشروعیت کسب کنند. مذهب تسنن در آن زمان فراگیر بود و بیشتر ترکانی که اسلام آورده و به سرزمین‌های اسلامی راه یافته بودند، مذهب اهل سنت داشتند و با عنوان مجاهد و غازی در خدمت خلفا و کارگزاران خلافت بودند (جوینی، ۷۹/۲-۸۰). غزنویان و سلجوقیان را می‌توان نمونه‌های روشنی از این موضوع محسوب داشت.

۱. نزاع‌های فرقه‌ای (چالش‌های خشونت‌آمیز)

پراکندگی مذهبی در قلمرو حکومت سلجوقیان بسیار متنوع بود: بیشتر مردم خراسان و ماوراءالنهر و غزنین حنفی مذهب بودند. در خوارزم معتزلیان عدلی مذهب اکثریت داشتند. در آذربایجان و همدان و اصفهان و قزوین شافعی مذهبان غالب بودند. بیشتر مردم مازندران و گیلان و دیلمان، شیعی زیدی بودند. به تعبیر قزوینی رازی، شماری از مردم لرستان و خوزستان و نهاوند عقاید مشبّهه و مجسمه داشتند و در مشهد، قم کاشان، آوه، سبزوار، قسمتی از طبرستان و ری و بعضی از نواحی قزوین، اکثریت با

شیعه اثنی عشری بود. در هر منطقه خطبه و سکه به مذهب غالب آن محل تعلق داشت: «به آذربایجان زبون بودند شیعت و تیغ و قلم به دست شافعی مذهب باشد و به مازندران شافعیان زبون باشند و تیغ و قلم به دست شیعیان باشد» (قزوینی رازی، ۴۵۹). سیاست مبتنی بر تعصب مذهبی حاکمان و وزیران سلجوقی، به ویژه عمیدالملک کندری و خواجه نظام الملک طوسی، به اختلافات و نزاعها دامن می زد. خرابی های شهرها و آبادی ها، کشته شدن انبوهی از مردم، از پیامدهای مهم اختلافات مذهبی بود. چنانکه تغییر مذهب شماری از علما و گروه هایی از مردم هم به خاطر مصالح سیاسی و اجتماعی و بیم از قتل و تبعید صورت می گرفت. در واقع، تغییر مذهب در دوره سلجوقی، عاملی برای کسب یا حفظ موقعیت های سیاسی و اجتماعی بود (محمد بن منور، ۷۲۵). اختلافات مذهبی در دوره سلجوقی، گاه به کشتارهای عظیم از پیروان فرق مختلف می انجامید: در نیشابور به سال ۴۸۹ ق در زمان برکیارق، «بسیار بلا و آفت از آن جهت به مردم قصبه تعدی کرد» (بیهقی، ۲۶۹). در سال ۵۱۰ ق در زمان محمد بن ملکشاه، در روز عاشورا در کنار مرقد امام هشتم (ع) به سبب اختلاف فردی علوی با یکی از فقهای طوس آشوبی برپا شد. طرفداران آن دو وارد معرکه شدند و سرانجام کار به نزاع و کشتار کشید. حاکم شهر، ناچار دیواری دور زیارتگاه حضرت امام رضا (ع) کشید تا آن مکان مقدس از نزاع و کشمکش ها برکنار بماند. در اختلافات مذهبی میان اهالی سبزوار به سال ۵۳۲ ق در عصر سنجر، جمعیت بسیاری از هر دو طرف کشته شدند. اختلافات مذهبی مردم نیشابور در طول دوره حکومت سلجوقیان ادامه داشت. اختلافات مذهبی گاهی به قتل علما و مقام ها نیز می انجامید: ابوالمظفر خجندی از فقهای شافعی در سال ۴۹۷ ق بعد از وعظ در شهر ری به دست مردی علوی کشته شد؛ اسماعیل صابونی از خطبا و مفسران بزرگ نیشابور، در تعصبات مذهبی به قتل آمد (محمد بن منور، ۶۸۸)؛ عین القضاة همدانی دچار تعصب عوام و ابوالقاسم درگزینی وزیر سنجر «سبب تهمتی که در باب عقیدت علمای روزگار بر وی بستند، بر در مدرسه که آن جا تدریس می کرد، فرمود که بیاویختند» (ناصرالدین منشی، ۷۶). همچنین پس از حمله غزان در عصر سنجر و اسارت او «هر شب فرقه ای از محله ای حشر می کردند و آتش در محله مخالفان می زدند» (نیشابوری، ۵۱). شکست سلطان سنجر در مقابل غزها، سبب شد تا آنان به صورتی وحشیانه به خراسان یورش آورند و مراکز و نهادهای آموزشی خراسان را نابود کنند و شماری از علما و دانشمندان خراسان را به قتل برسانند. از

مشهورترین علمایی که در این واقعه کشته شد، محمد بن یحیی فقیه مشهور شافعی مذهب نیشابور بود که مردم را به مقاومت علیه غزان فراخوانده بود. در غالب منابعی که از حمله غزها سخن گفته‌اند، از «شهادت» محمد بن یحیی با اندوه بسیار یاد کرده‌اند (قزوینی رازی، ۴۳).

همچنین باید به حکومت اسماعیلیان نزاری در نیمه دوم قرن پنجم قمری اشاره کرد که نقشی محوری در نزاع‌های مذهبی، آدم‌کشی و دامن زدن به وحشت و خشونت داشت. اسماعیلیه در طول دوره سلجوقیان، علاوه بر تبلیغ مذهبی، تشکیلاتی زیرزمینی و تروریستی ایجاد کرده بودند و از هر فرصتی برای از میان بردن دشمنان و مخالفان استفاده می‌کردند (نخجوانی، ۲۸۸). رهبران الموت، فداییان اسماعیلی را با انگیزه‌های مذهبی و اعتقادی، مطیع خویش می‌ساختند و با اتخاذ شیوه ترور، توانستند ضربات سختی بر پیکر حکومت‌ها و جریان‌های سیاسی - مذهبی مخالف وارد آورند (هاجسن، ۱۸۵-۱۸۶). خوف و وحشتی که از اسماعیلیان در میان امرا و دیوانیان ایجاد شده بود، تا آنجا پیش رفت که صاحب‌منصبان دولتی و درباری زیر لباس خود همیشه زره می‌پوشیدند تا از گزند سوءقصد در امان بمانند. علاوه بر ترور خلفا و وزرایی چون خواجه نظام‌الملک (کاشانی، ۱۳۲؛ بناکتی، ۲۴۳)، فخرالملک (خوافی، ۲۰۲، ۲۱۵)، علمای مذهبی متصل به حکومت در رأس ترورهای اسماعیلیان قرار داشتند: ابوالمحاسن رویانی، فقیه شافعی، نخستین فقیهی بود که اسماعیلیان را خارج از دین دانست و سرانجام در سال ۵۰۲ ق در رویان به قتل رسید (قزوینی، ۴۴۲). ابوالمظفر خجندی شافعی، مفتی اصفهان نیز در سال ۴۹۱ ق به دست آنان کشته شد (خواندمیر، ۴۶۷/۲).

۲. نزاع با خلافت عباسی (چالش‌های خشونت‌آمیز)

سلجوقیان در برخورد با خلافت روش‌های مختلفی داشتند تا هر چه بیشتر از لحاظ سیاسی و دینی از این نهاد مشروعیت بخش بهره برند. ظهور سلجوقیان برای خلافت عباسی، فرصتی طلایی بود: خاندانی نوخاسته، قوی و مطیع، علیه آل‌بویه و حتی فاطمیان. مناسبات میان سلجوقیان و خلافت عباسی، ماجرای طولانی و فرسایشی بود که از عصر طغرل آغاز شد و در زمان آل‌بارسلان و ملکشاه و جانشینان او نیز ادامه یافت. مناسبات خلیفه و سلطان همیشه بر روال عادی نبود، زیرا تا زمانی که سلاطین قدرتمند و بانفوذ سلجوقی بر سر کار بودند، خلفا به قدرت معنوی خود اکتفا می‌کردند،

اما با بروز بی‌ثباتی سیاسی در عصر جانشینان ملکشاه، خلفا وسوسه شدند و درصدد کسب قدرت دنیوی پیشین خود برآمدند. این موضوع به درگیری نظامی مستقیم میان خلافت با حاکمان سلجوقی انجامید. آغاز خلافت المسترشد با مرحله ضعف و پریشانی حکومت سلجوقیان مقارن بود و او با استفاده از اختلافات داخلی میان سلاطین سلجوقی، در تکاپوی کسب قدرت دنیوی برآمد. پس از مرگ سلطان محمود، روابط المسترشد با سلجوقیان وارد مرحله تازه‌ای شد: مدعیان سلطنت در تکاپوی آن بودند که خلافت، سلطنت ایشان را به رسمیت شناسد و نامشان در خطبه، پس از نام خلیفه یاد شود. خلیفه که روند افزایش قدرت او از دوره سلطان محمود آغاز شده بود، از این فرصت برای از رفع نفوذ سلجوقیان استفاده کرد. مهم‌ترین سیاست خلیفه در این زمان حمایت از مدعیان ضعیف‌تر سلجوقی در برابر مدعیان قدرتمندتر و تفرقه افکنی میان شاهزادگان سلجوقی برای تضعیف آنان بود. حمایت المسترشد از شاهزاده ضعیف سلجوقی به صورت حمایت نظامی و آوردن نام او در خطبه بود. خلیفه با این روش، تسلط و نفوذ سلجوقیان بر نهاد خلافت را تضعیف کرد و حتی سلاطین را تحت اختیار خود گرفت (نیشابوری، ۵۴).

پس از المسترشد به ترتیب الراشد و المقتفی به مقام خلافت رسیدند و سیاست‌های المسترشد را در تضعیف قدرت سلجوقیان ادامه دادند، اما جدی‌ترین ضربه بر پیکر نیمه‌جان سلجوقیان را خلیفه الناصر وارد کرد. سیاست خلافت عباسی با جلوس خلیفه الناصر و مناسبات او با سلاطین خوارزمشاهی علیه حاکمیت سلاطین سلجوقی دنبال شد. درواقع با جلوس الناصر بر سریر خلافت و با سیاست تفتین وی، خلیفه شخصیت اصلی و درجه اول دیپلماسی و سیاست در شرق جهان اسلام گردید. خلیفه الناصر که از همان ابتدا درصدد تضعیف و حذف سلطان طغرل سوم سلجوقی بود و با وی سر موافقت نداشت، پیوسته قتلغ اینانچ را علیه طغرل به جنگ تحریک می‌کرد و هم خواهان مداخله سلطان تکش در مغرب ایران و پایان دادن به حکومت سلطان سلجوقی بود. الناصر برای پایان دادن به سیادت دودمان سلجوقی در حوزه عراق و مغرب ایران، همچون اسلاف خود، رسولانی به دارالملک خوارزم فرستاد و خواستار مداخلات نظامی سلطان علاءالدین تکش ضد سلطان سلجوقی در مغرب ایران شد. قتلغ اینانچ با مداخله سلطان خوارزمی و کمک قوای او، در نبردی در حوالی شهر ری بر سپاه سلجوقی پیروز شد و با هلاکت سلطان طغرل، دولت سلاجقه منقرض گشت.

نتیجه

در تحقیق حاضر کوشیده شد تا با توجه به جایگاه کلیدی عنصر «سلطان» در ساختار حکومت مطلقه سلجوقی، بی‌ثباتی سیاسی، براساس سیاست‌های جانشینان ملکشاه تبیین و تحلیل گردد. دستاورد نهایی این پژوهش، برقراری رابطه‌ای مستقیم میان سیاست‌های این حاکمان و بی‌ثباتی سیاسی است، که نتیجه آن زوال و سقوط زودهنگام حکومت سلجوقی بود. این سیاست‌ها در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی موجب بروز بی‌ثباتی سیاسی گردید. در عرصه سیاسی، تصمیمات حاکمان پس از ملکشاه در امر جانشینی موجب وقوع جنگ‌های متعدد بر سر جانشینی گردید (چالش‌های خشونت‌آمیز). همچنین سیاست دیگر آنها در تغییر متناوب و پیاپی مقام‌ها موجب بی‌نظمی سیاسی در امور حکومت گردید. در عرصه نظامی سیاست مبتنی بر توسعه‌طلبی ارضی موجب لشکرکشی‌های پیاپی حاکمان پس از ملکشاه، به‌خصوص در عصر سنجر، به نواحی مختلف و در نتیجه گسترش قلمرو (تغییر مرزها) و بالطبع عدم نظارت کافی بر مناطق مفتوحه شد. سیاست اجتماعی جانشینان ملکشاه در نحوه برخورد آنها با مردمان آن عهد بررسی شد. بی‌توجهی به امور رفاهی و امنیتی مردم (تغییر قواعد)، موجب نارضایتی پنهان آنان و از دست رفتن مناطق مهمی از قلمرو سلجوقی (تغییر مرزها) در اواخر دوره این حکومت گردید. انباشت سرمایه، سیاست اقتصادی این حاکمان موجب اخذ مالیات‌های سنگین و غیرقابل تحمل از مردم (تغییر قواعد) و در نتیجه ناامیدی و دلسردی آنان از حکومت گردید. سیاست مذهبی جانشینان ملکشاه، آتش نزاع‌های فرقه‌ای میان تشیع و تسنن را تیزتر کرد، که حاصل نهایی آن، وقوع آشوب‌ها و نابسامانی‌ها در زمینه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی بود. از سوی دیگر، در عصر جانشینان ملکشاه، کوشش خلفا برای کسب قدرت بیشتر، موجب درگیری میان حاکمان سلجوقی و خلافت و در نهایت نیز موجب سقوط سلجوقیان به دست تکش خوارزمشاه به تحریک خلیفه الناصر عباسی شد.

منابع

- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار، ۱۳۷۹.
- ابن‌اثیر، عزالدین، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، جلد‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۵۲.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد احمدبن‌حامد، *سلجوقیان و غز در کرمان*، تحریر میرزا محمدابراهیم خبیسی، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: کوروش، ۱۳۷۳.

- انصاف پور، غلامرضا، *ساخت دولت در ایران (از اسلام تا یورش مغول)*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ، *ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول*، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داوود، *تاریخ بناکتی (روضه اولی الباب فی معرفه التواریخ و الانساب)*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی، *زیده النصره*، ترجمه محمدحسین جلیلی تحت عنوان تاریخ سلسله سلجوقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، *تاریخ بیهقی*، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمینیار و مقدمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: فروغی، ۱۳۴۵.
- جوزجانی، عثمان بن محمد منهج سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، جلد ۲ در یک مجلد، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- جوینی، علاءالدین عظاملک بن بهاءالدین محمد بن محمد، *تاریخ جهانگشا*، ج ۲، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: بامداد، ۱۳۶۷.
- حسن زاده، اسماعیل، *تاریخ ایران در عهد خوارزمشاهیان (سه دهه واپسین)*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی، *زیده التواریخ: اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی*، ترجمه رمضان علی روح‌اللهی، تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی، ۱۳۸۰.
- خوافی، فصیح‌الدین محمد، *مجموع فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ، تهران: کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، *حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر*، ج ۲، تهران: خیام، ۱۳۳۳.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، *راحه الصدور و آیه‌السرور (در تاریخ سلاجقه)*، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی و توضیحات مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ساندرز، دیوید، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، ترجمه‌ی پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی، *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- عقیلی، سیف‌الدین، *آثار الوزراء*، به کوشش میرجلال‌الدین حسینی‌ارموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل، *النقض «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض»*، به اهتمام جلال‌الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
- قزوینی، زکریا بن محمد، *آثار البلاد و اخبار العباد*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- قفس‌اوغلی، ابراهیم، *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره، ۱۳۶۷.
- کاشانی، ابوالقاسم، *تاریخ اسماعیلیه (بخشی از زیده‌التواریخ)*، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تبریز: دانشکده ادبیات، ۱۳۴۳.

- محمد بن منور، ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی‌الخیر، *اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۷۱.
- مستوفی قزوینی، حمدالله، *تاریخ‌گزیده*، باهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ناصرالدین منشی، *نسائم‌الاسحار من لطائف‌الاجبار*، به کوشش میرجلال‌الدین حسینی محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- نخجوانی، هندوشاه، *تجارب‌السلف*، در تاریخ خلفا و وزرای ایشان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال و توفیق سبحانی، تهران: طهوری، ۱۳۴۴.
- نیشابوری، ظهیرالدین، *سلجوقنامه*، تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۲.
- هاجسن، مارشال گ. س، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تبریز: کتابفروشی تهران - فرانکلین، ۱۳۴۳.
- یوسفی‌فر، شهرام، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان*، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۷.

Archive of SID

Archive of SID